

**شکل‌های زندگی**

یادی از فردریک جیمسون

## آن چیزی که ما را از مردن بازمی‌دارد



**نادر شهریوری (صدقی)**

لئوناس زمانی گفته بود «چهره همان چیزی است که ما را از مردن بازمی‌دارد». این موضوع به تجربه شخصی‌اش در اردوگاه نازی‌ها برمی‌گردد. لئوناس می‌گوید که در آنزوای توأم و وحشت خود در اردوگاه به سگی ولگرد برخورد می‌کند که برخلاف دیگران به لئوناس همچون زندانی نگاه نکرده، بلکه دمش را طوری تکان داده که گویی او نه یک زندانی تحقیرشده بلکه آدمسی معمولی است. به نظر لئوناس این سگ تنها «چهره»ای بود که انسانیت گمشده‌اش را به او برگردانده و او را از مردن بازداشته است. ایده لئوناس اولویت «دیگری» بر «من» است؛ او این ایده را به‌منابه وظیفه اخلاقی در نظر می‌گیرد، بنابراین به «چهره» لیخن می‌زند و در پی آن حسی از مسئولیت نسبت به دیگری در خود احساس می‌کند. «دیگری» موضوعی کلیدی در فلسفه، ادبیات و فرهنگ است. «دیگری» در شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود؛ گاه در قالب «چهره»، گاه به‌صورت «ناخودآگاه» یا به‌صورت گسترده‌تر همچون فرآیندی تاریخی نمایان می‌شود. در همه موارد، سوزهٔ انسانی می‌کوشد تا خود را در تعامل با دیگری قرار دهد. در این شرایط، سوزهٔ انسانی، «دیگری» را به رابطه‌های مداوم و متقابل با خود می‌کشاند؛ کاری که لئوناس در روبه‌روشدن با سگ به‌منابه چهره انجام می‌دهد و فریود در روان‌کاوی‌های فردی‌اش تلاش می‌کند تا ناخودآگاه به‌منابه دیگری را به خود آورد.

فردریک جیمسون (۱۹۳۴–۲۰۲۴) متأثر از زیربایه‌های پنهان نیز می‌کوشد کاری فریودی انجام دهد تا آن زیربایه‌ها را که در فرایند پرکش‌وقوس به ناخودآگاه پس رانده شده‌اند، به عرصه خودآگاهی بازگرداند. جیمسون این‌کنش را نه در حیطه فردی که موضوع روان‌شناسی است، بلکه در فرآیندی جمعی‌تر که به آن تاریخ نام می‌دهد انجام می‌دهد. تاریخ از نظر جیمسون تعریفی بدیع و منحصربه‌فرد دارد؛ به نظر جیمسون تاریخ در اساس علتی غایب است که ما آن را تنها از طریق معلول‌هایش می‌شناسیم و آن معلول‌ها هم در حقیقت چیزی نیستند جز حکایات، روایات و داستان‌ها که به آن می‌توان متن‌های ادبی نام داد. به نظر جیمسون هیچ چیز جز متن ادبی دارای جهت‌گیری سیاسی نیست، بنابراین برای درک ناخودآگاه تاریخی و اعصاب آن به روش فریودی می‌بایست به سراغ متن‌های ادبی رفت که در دل تاریخ و در انباشته‌های سرکوب سیاسی پنهان شده است تا ناخودآگاه را از سرکوب تاریخی رهایی بخشد و آن را به عرصه خودآگاهی درآورد. آنچه در نگرش تاریخی جیمسون اهمیت دارد، نقش برپنکی است که او در مقام منتقد ادبی برای خواننده متن قائل است. در اینجا، خواننده، تنها خواننده‌ای مصرف‌کننده نیست، بلکه خود به عرصه‌ای از تولید وارد می‌شود یا فی‌الواقع در آن مشارکت می‌کند. به نظر جیمسون هر خواننده اگر به راستی خواننده باشد می‌تواند و باید بکوشد با درک موقعیت تاریخی، تاریخ را از تکه‌پاره‌های هیستریک و از خودبیگانگی‌اش نجات دهد. از نگاه جیمسون هر متن ادبی مستعد رهایی است به شرط آنکه از ناخودآگاه به خودآگاه انتقال یابد. سارتر زمانی گفته بود که «مفهوم جوانی و پیری نه صرفا بیولوژیک که با تجربه زیسته زمان و افق‌های گشوده در آینده صیقل دارد». اگر بتوان مصداق عینی برای این گفته سارتر پیدا کرد، آن مصداق زندگی نودساله جیمسون است. درباره جیمسون گفته می‌شود که حتی در نودسالگی نیز نشانی از کهولت سن و ضعف بیولوژیک نداشت و همچنان به شکلی خستگی‌ناپذیر و همچون وظیفه اخلاقی به‌کنش خود که نقد سرمایه‌داری و منطق فرهنگی‌اش بود، می‌پرداخت و آن را به‌منابه فعالیتیی تلقی می‌کرد که تخطی از آن جایز نیست. چنین وفاداری مصرانه در حیاتی صرفا بیولوژیک باقی نمی‌ماند، بلکه از آن عبور می‌کند و به کلیتی پیوند می‌خورد که فراسوی جسم‌های فناپذیر شکل می‌گیرد. کلیت فناناپذیر که جیمسون به آن افق‌های گشوده پیش‌رو نام داده بود. به‌رغم شاهدت‌های میان لئوناس و جیمسون درباره مفهوم «دیگری» و موقعیت آن در حیات بشری، تفاوت اساسی میان این دو متفکر «فلسفه دیگری» وجود دارد که به شناخت هر یک از آنان و به‌خصوص جیمسون کمک می‌کند. چنان‌که گفته شد «دیگری» و «چهره» از ایده‌های اصلی فلسفه لئوناس به حساب می‌آید، اما «دیگری»ای که لئوناس به آن تکیه می‌کند، «دیگری»ای نیست که بتوان با آن به رابطه‌ای متقابل رسید، بلکه در نهایت آن دیگری‌ای است که بر سن اولویت پیدا می‌کند و به همین دلیل لئوناس به آن ارزش دینی-اخلاقی می‌دهد. به عبارت دیگر از نقطه نظر لئوناس «دیگری» تحت استیلای سوزهٔ قرار نمی‌گیرد، در حالی که سوزهٔ می‌تواند تحت‌الشعاع آن دیگری قرار گیرد. در این شرایط لئوناس هویت و ارزش «من» را به «دیگری» می‌سپارد و ذیل آن تعریف کرده و به آن هویت می‌دهد، در حالی که جیمسون برای سوزهٔ اهمیت قائل می‌شود. به نظر جیمسون سوزهٔ حتی در نازل‌ترین و کمترین موقعیت از «حداقل هویت» برخوردار است که می‌تواند به همان میزان بر دیگری تأثیر گذارد و در مقام سوزهٔ تاریخ را که در متن ادبی تبلور پیدا کرده، از لایه‌لای گذشته دور و نزدیک بیرون آورده و آن را در خدمت لحظه کنونی و البته «امر سیاسی» قرار دهد. سیاست برای جیمسون همواره در اولویت قرار می‌گیرد و آن را به‌منابه خوانشیی اصلی تلقی می‌کند که دیگر خوانش‌ها و تفسیرها را شامل می‌شود. از این نظر سیاست برای جیمسون دقیقا «چهره» به مفهوم لئوناسی را تداعی می‌کند که به او انگیزه زندگی‌کردن می‌دهد و او را از مردن بازمی‌دارد. سیاست در عین حال جیمسون را به‌عنوان متفکری به‌روز و خلاق معرفی می‌کند که می‌تواند همواره معاصر باقی بماند. این امر به ایده اصلی او درباره اولویت سیاست به فرهنگ برمی‌گردد. او متأثر از سارتر و مانند او همواره خود را در یک طرف از سنتیژ تاریخی می‌یابد، گو اینکه نسبی‌گرایی‌های رایج و سیاست‌های یست‌مدرن مبنی بر هژمون‌بودن فرهنگ به سیاست، آن تأثیراتی را که سارتر در زمانه خود داشت از میان برده و اما همه اینها مانع از آن نمی‌شود که او خود را همچنان سوزه‌ای با حداقل هویت قلمداد نکند که می‌تواند با انتقال متن‌های ادبی، آنها را به حیطه خودآگاهی تاریخی درآورد. سیاست‌ت هویت در جیمسون در همه حال بخشی از «وفاداری» او به سنت تاریخی است، سنتی که طی زندگانی طولانی‌اش به آن وفادار مانده بود. ایده وفاداری در منظومه فکری لئوناس حتی از جایگاه مهم‌تری برخوردار است. پاسخ لئوناس به «چهره» به‌منابه دیگری در حقیقت وفاداری توأم با وظیفه مطلقا اخلاقی و به یک تعبیر کانتی است. این وفاداری همه‌چیز حتی امر سیاسی را نیز دربر می‌گیرد. در حالی که در جیمسون به واسطه اولویت سیاست بر سایر امور، «اخلاق» در موقعیتی حساس قرار می‌گیرد. در این صورت، اخلاق و مسائل پیرامون آن در روند پرسوه‌ای تاریخی قرار می‌گیرند که در افق آینده تحقق پیدا می‌کند. این پرسوه‌تاریخی بخشی مهم از تعهد جیمسون برای رهایی از توربته فرهنگ و اهمیتی است که او را برای سیاست به‌منابه امر پیش‌بینی‌ناپذیر قائل است.

«لوسیاد» منظومهٔ حماسی لوئیس د کاموئش، شاعر پرتغالی و یکی از پدیده‌های کمیاب ادبیات این کشور، اخیرا با ترجمه سیروس شاملو و رعنا موقعی در انتشارات نگاه منتشر شده است. «لوسیاد» جوهر و سیاق کلاسیک سفرنامه‌های قدیم را دارد و به گفته مترجمش، فرم و ظاهر خود را وامدار آثار ادبی بزرگ همچون «الییاد و اودیسه» هومر و «انئید» ویرژیل است و از این دو اثر اقتباس شده است. سرودن این منظومه حکایت‌گریبی دارد که مترجم در مقدمه‌اش آن را روایت کرده است. کاموئش در سال ۱۵۵۲

بعد از سفرهای دریایی طولانی و گذر از حوادث دریایی مختلف، به قصد کتابت جنگ‌ها به زادگاهش لیسبون بازگشت و مدتی بعد همراه کشتی‌های اکتشافی شرق دور به هند سفر کرد، اما در گوا هجوتامه‌ای در باب غرور نوشت که حاکم آنجا را برآشف‌ت و شاعر را به ماکائو در موزامبیک تبعید کرد. کاموئش مدتی در غاری پنهان شد که بر دیوارهٔ آن به خطی ناخوانا نوشته شده بود: «به شعله‌های گوناگون، گوناگون بسوختم». شاعر بزرگ پرتغال، سرودن مجموعهٔ «لوسیاد» را که شرح حماسی سفر دریایی واسکو دوگاما، دریانورد شهیر پرتغالی است، از سال ۱۵۴۷ آغاز کرده بود و در همان غار به پایان رساند. به روایت مترجم، کاموئش بعد از بخشودگی در سال ۱۵۵۸ عازم هند شد، اما در خلیج سیام به توفان گرفتار آمد و کشتی‌اش به صخره خورد. گویا شاعر برای گریز از این اوضاع راهی جز انداختن خود به آب نداشت و ازاین‌رو «معروف است کتاب شعرش را روی سرش نهاده و به شنا ادامه داده بود و این کار به شهرتش افزود». به هر تقدیر، مجموعه شعر «لوسیاد» در سال ۱۵۷۲ منتشر شد و طی یک سال به چاپ دوم رسید. به‌رغم شهرت شاعر، در این ایام او در تنگدستی و سختی به سرس برد، چندان که وقتی در سال ۱۵۷۹ به پنجاه‌وینج سالگی رسید، مستمری او به درد بخورونمیر هم نمی‌خورد. «از ۱۵۷۵ تا ۱۵۸۵ قول اضافه‌کردن مقرری داده شده بود که پنج سال بعد از مرگ کاموئش به واقعیت پیوست». سرانجام کاموئش، شاعر پرافتخار پرتغال در تنگدستی و ادبار از دنیا رفت. «کاموئش را خیران لیسبون به خاک سپردند. در گورستان سنت‌آنا به خاک سپرده شد. از دار دنیا ملحفه‌ای هم نداشت در نوناخانه رویش بکشند»

و چنین بود که روی سنگ قبرش نوشتند: «اینجا کسی خفته که به تنگدستی زیست». تقدیر تلخ شاعر همچون بسیاری از همتایانش این بود که در زمانهٔ خود قدر ندید و درک منظومه «لوسیاد»، شاهکار سترگ کاموئش، تا سال ۱۵۹۵ طول کشید و تنها بعد از آن یافته‌رفته جویبزی را دریافت کرد. سال‌ها بعد که قدر و قیمت «لوسیاد» کاموئش معلوم شد، یعنی در سال ۱۸۸۰، استخوان‌های شاعر به پایتنهون صومعهٔ جرونموس انتقال یافت و سنگ قبر قدیمش تغییر کرد و کاموئش به مهم‌ترین نماد میهنی کشور پرتغال بدل شد. به این ترتیب، «هرساله به دهم ماه ژوئن روز ملی پرتغال روز پیوستن قهرمان تنها، پر تارک تک اختران اساطیری است». اینک در پایتندمین سالگرد تولد لوئیس د کاموئش، شاهکارش «لوسیاد» به فارسی درآمده است. شاعری که خود در سفرهایش از راه‌های ناگشوده سخن گفته بود، چنین سرود: «فیلسوفان بسیاری به دیاران

### رونمایی از کتاب «لوسیاد» منظومه حماسی کاموئش، شاعر بزرگ پرتغال

## رستگاری استخوان‌های شاعر



**شیمایا بهره‌مند**

روند/ که رازگان ناگشوده دریا/ند؛ عجایی که از سرگذشت و گذشت خواهد گفتن/، با بادهای گونه‌گون پروازی که نوشتار حجیم هجش کند/، چه توصیفی مگر بهبشت تواند شرحش !؟ چه شهامت معجزتی مگر طبیعتِ بگری !؟ بی‌حیلت و تقلیدی، حقیقتِ محضی». اهمیت کاموئش و منظومه «لوسیاد»، جز فصاحت و سحر کلام، در «تب بی‌تمام وطن‌پرستی» آن است. تصویر شاعرانه‌ای که به تعبیر مترجم، عمدهٔ شاعران وطن‌پرست از وطن خود به دست می‌دهند، حال آنکه در وطن خویش غریب و در آنزوا به سر

برده‌اند. با این وصف، موتور محرک «لوسیاد» به لحاظ محتوایی نوعی ناسیونالیسم است و در عین حال، اثری شعرگونه و افسانه‌گون و اساطیری به شمار می‌رود. از دید مترجم، نوع نگاه حاکم بر «لوسیاد» به فیلسوف فلورانس، ماکیاولی نزدیک است و بر پایهٔ ژنالیسم جنگ و کشورگشایی یا به بیان دیگر کلنیالیسم و اومانیزم قدیم بنا شده است: «پیروزی از آن کسی است که در راه هدف بهتر شمشیر می‌زند، زیرا هدف توجیه‌گر وسیله است.» فارغ از اندیشهٔ حاکم بر «لوسیاد»، توانایی کاموئش در زیان‌ورزی و شاعری را با ادبای بزرگی همچون شکسپیر، هومر، ویرژیل و دانته هم‌تراز دانسته‌اند. اما فراتر از این، عظمت د کاموئش تنها به سبب آثارش نیست، بلکه به تأثیر شگرف این شاعر بر ادبیات پرتغالی‌زبان نیز مربوط است که ملاک شاعری معاصران و اخلافتش بوده است. تا حدی که ژوزوئه دوسوزا مونتئولو، نویسنده برزیلی، معتقد است از دوره باروک تا رمانتیسم، از رئالیسم تا سمبولیسم و حتی تا مدرنیسم، نفوذ بی‌چون‌وچرای کاموئش، شاعران و نویسندگان و منتقدان را تحت تأثیر قرار داده است: «تو گویی که معاصرین و متعاقبین درصددند که دانما در مدار او بچرخند.» ماشادو د آسیس، نویسنده بزرگ برزیلی نیز به نفوذ بی‌بدیل کاموئش بر ادبیات این خطه از جهان اقرار کرده بود. مونه‌لو همچنین این نکته را یادآوری می‌کند که آثار د کاموئش در اتحاد فرهنگ پرتغال و برزیل نقش مهمی ایفا کرده و رشت الفتی بین مردمان پرتغالی‌زبان برقرار کرده است.

انتشار کتاب «لوسیاد» اثر شاعر بزرگ پرتغالی، در ادامه روندی است که انتشارات نگاه در سال‌های اخیر دنبال کرده و آثار بزرگان ادبیات جهان را به فارسی درآورده است. از آن جمله، آثاری از ادبیات پرتغالی‌زبان که پیش‌تر با انتشار کتاب‌هایی همچون «قصه‌های لیسبون»، «عصر تاریکی» (مجموعه مقالاتی به مناسبت صدمین سال تولد ژوزه ساراماگو)، «ماندارین» اثر ژوزه ماریا د اسا د کی‌روش، «خیلی دور، خیلی نزدیک» کی. دیوید جکس و «رباعیات پسوا» آغاز شده و با انتشار «لوسیاد» ادامه یافته است. به مناسبت انتشار منظومه حماسی «لوسیاد»، هم‌زمان با پانصدمین سالگرد تولد لوئیس د کاموئش، مراسم رونمایی از این کتاب در سفارت پرتغال در تهران برگزار شد. در این مراسم کارلوس کوشتا نهوش (شاعر، سفیر پرتغال)، علیرضا رئیس‌دانیلی (مدیر انتشارات نگاه) و سیروس شاملو، مترجم اثر، به سخنرانی دربارهٔ این شاعر و اهمیت آن در ادبیات پرتغال پرداختند که در ادامه بخش‌هایی از سخنان آنها آمده است.



### متن سخنرانی سفیر پرتغال در مراسم رونمایی از نسخهٔ تاریخی «لوسیاد» به زبان فارسی

# کشف ماشین شعر کاموئش

پرتغالی، آن را به قبل و بعد از کاموئش تقسیم کرد. من در جایگاهی نیستم که به ارتباط کاموئش با ادبیات جهان بپردازم. فهرست بلندبالایی از نویسندگان برجسته‌ای که در طول زمان از آن تأثیر گرفته‌اند یا آن را تحسین کرده‌اند، خود گویاست: از سِروانتس تا گوته؛ از ولتر تا ویلیام بلیک. ازاین‌رو از خوانندگان فارسی‌زبان و خیره شعر به‌ویژه شعر حماسی دعوت می‌کنم تا نوع کاموئش یا به قول ادوارد لورنسو «ماشین شعر» او را کشف کنند. پنجمین سنده سالگرد تولد کاموئش سالی خوش است، هم کتاب بزرگش به ایران آمد و هم دانشکده زبان پرتغالی در ایران به‌زودی آغاز به کار خواهد کرد. مجدداً از علیرضا رئیس‌دانیلی به‌سبب سخت‌کوشی‌اش به‌عنوان ناشر و نیز سیروس شاملو و همکاری رعنا موقعی محترم که با اشتیاق چنین تعهد بزرگی را پذیرفتند، قدردانی می‌کنم. تصمیم جسورانه دوشتم علیرضا برای ترجمه و انتشار «لوسیاد» نشان از جسارت و بینش خردمندانه او دارد. او به نوع خوانندگان ایرانی ایمان دارد و می‌داند آنها با سنت غنی ادبیات فارسی، به آسانی می‌توانند کاموئش را نیز بشناسند.

### گفتاری از علیرضارئیس دانیلی، ناشر «لوسیاد»

## فخر ادبیات پرتغال

پرتغال) را در قالب مجموعه منتشر کنیم. یکی از این مجموعه‌ها «ادبیات پرتغالی‌زبان» است که حضور سفیر محترم پرتغال باعث شد آن را جدی‌تر و نظام‌مندتر از قبل دنبال کنیم و نمونه آن ترجمه کتاب «لوسیاد» است که فخر ادبیات پرتغال، کاموئش، آن را نوشته است. آثاری دیگر نیز از همین مجموعه به زودی منتشر می‌شود.

### گفتار سیروس شاملو درباره کاموئش

## به شعله‌های گوناگون بسوختم

- که حرب‌افزار، تمامت من و نهال ملی را آبیاری کند. چنین پدیده‌هایی نه آراج یک قدیس بلکه فاصله‌ای میان قهرمان و قربانی را طی می‌کنند. اکثر این پدیده‌گان هنگام حیات نه‌تنها به شمشیر غریبه‌ها که گاه به تیغ حسادتِ خودی‌ها زخم‌ها بر بیکره دارند.
- لوئیس واز د کاموئش شاعر، سرایندهٔ منظومهٔ حماسی «لوسیاد»، یکی از این پدیده‌های کم‌ظهور است که ادبیات پرتغال را به آبیاری جان درخت تنومندی ساخت. صدای او از غار پاتانه به پژواک است، غاری به عرض ۱۳۵ و طول ۳۲۲ سانتی‌متر که روی دیوارش نوشته شده بود: به شعله‌های گوناگون بسوختم. وقتی شاعر چشم فروبست ملحفه‌ای نداشت بدش را ببوشاند. سال ۱۸۸۰ استخوان‌های شاعر همراه استخوان‌های و اسکودو گاما به پایتنه‌ون صومعه جرونموس انتقال یافت و به‌عنوان مهم‌ترین نماد میهنی کشور پرتغال شناخته شد.
- یادواران پیرجلال‌اند چندان که مسیحا و پاشای مَدَبَر‌سازند ویرانه‌ها بر جای نهند سزمنین‌های آفریقا و آسیا را و دیگرانی که به کردهٔ نامرگ‌اند فاتحان نسیان و مرگانه را. این کلام می‌دود به هر جا مردمی هست هر جا هنری، آفرینش‌گری هدایت‌گر خطابِ کلک و خامه و تحریر مرا.
- لافِ تَر‌دَس‌تِ یونانی، به کار نیست نه حتی، کَرَفِ مِلاحی، شرح فتوحات سکندرانی و تَر‌جَآنِ قیصری.<sup>۱</sup> من پرتغالی‌های شهره برشمارم که اختر مریخ و نپتون درنوردیدند و متروکه ساختند الهگان اساطیرِ ستایش را و سازه و باروی افتخار برکشیدند و بر آفتاب افکندند.
- ۱.امبراتوروم.
- یک قیصر.

## شرق

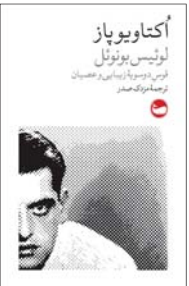
**عطف**

بونوئل شاعر به روایت باز

## واقعیتِ دیگر

**شرق:** «لویس بونوئل: قوس دوسویۀ زیبایی و عصیان» عنوان کتابی است که به مناسبت صدمین سال‌روز بونوئل منتشر شد. ویراستار کتاب در مقدمه‌اش می‌نویسد برای ادای احترام به بونوئل به صدای آکتاویو باز متوسل شده‌ایم: «عشق مشترک آکتاویو باز و لوئیس بونوئل به اسپانیا و مکزیک، و مسیرهایی که در زندگی و هنر پیموده‌اند، آن دو را به هم رسانیده بود و این‌طور مقدر شده بود تا به این ترتیب یکدیگر را تکمیل کنند.
باین‌حال، هیچ چیز دیگری به اندازه علایق شخصی و تفسیرشان از واقعیت، آن دو را به هم نزدیک نمی‌کند.» این کتاب به دوره مهمی از سینمای لوئیس بونوئل می‌پردازد و برشی از تاریخ سینماست، خوسه دِلا کولینا، نویسنده اسپانیایی در متنی با عنوان «بونوئل‌یاز: پیوند معنادار» به رابطه و آشنایی باز و بونوئل اشاره کرده که به تابستان ۱۹۳۷ برمی‌گردد. زمانی که اسپانیا همچنان در آتش جنگ داخلی می‌سوخت و این دو در دیداری کوتاه در پاریس با هم آشنا شدند. «نخستین دیدار

محدود بود به سلام و احوال‌پرسی و پس از آن فاصله چهارده‌ساله ناخواسته‌ای میان شاعر و فیلم‌ساز رخ داد.» فیلم «فراموش‌شدگان» با حمایت آکتاویو باز به جشنواره کن ۱۹۵۱ ارائه می‌شود و در نتیجه، دوستی عمیقی بین فیلم‌ساز و شاعر شکل می‌گیرد. «میان این دو تن با آن شخصیت‌های دور از هم، اما یکی‌شده به موجب موقعیت تصادفی - جنگ داخلی اسپانیا، جنبش سوررئالیستی و مشخصاً مکزیک- و البته کشش درونی می‌فابین، دوستی‌ای شکل می‌گیرد که تا پایان حیات آن دو دوام می‌یابد.» کتاب «لویس بونوئل» در شصت بخش تدوین شده است: «بونوئل‌یاز: پیوند معنادار» که مقدمه‌ای است از خوسه دلا کولینا، «درباره لوئیس بونوئل»؛ چند مقاله از باز درباره بونوئل با نام‌های «بونوئل شاعر»، «سینمای فلسفی بونوئل» و «کن ۱۹۵۱: فراموش‌شدگان». بعد از آن چند نامه از باز به بونوئل آمده و سرانجام، شعری از ژاک بورا با عنوان «فراموش‌شدگان» و خاطرات لوئیس بونوئل یا خودزندگی‌نامه او. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «سینمای بونوئل ادراک‌پذیر است و بویاست، دورنمایی از جهان است، اما فراتر از آن، هویت مستقل و شکوهمندی دارد که مخاطب آن را باور می‌کند. این هویت، بویا و متعین است. و به قول آکتاویو باز، واژه‌های مادی است که در آن واژه وهم را نیز پی‌رورده، و با واقعیت محض مصاد می‌کند.» از دید باز سینمای بونوئل خاصه «عصر طلائی» و «سگ اندلسی» اولین نشانه‌های تأثیر معنادار شعر بر سینما بود. باز می‌نویسد: «پیوند میان تصاویر سینمایی و تصاویر شاعرانه واقعیت جدیدی آفرید که رسواکننده و عصیانگر به نظر می‌رسید. در شخصیت عصیانگر اولین فیلم‌های بونوئل، شخصیتی که زبان شعر از بیان آن قاصر است، آن دسته از قراردادهای اجتماعی و اخلاقی و هنری که واقعیت زندگی روزمره ما را ساخته‌اند فرومی‌رزد. و از میان این ویرانه‌ها حقیقت جدیدی پدیدار می‌شود، حقیقت انسان و میل او. بونوئل نشان‌مان می‌دهد که این انسانی که دست‌وپالش بسته است تنها با برهم‌گذاشتن پلک‌هایش می‌تواند از این عالم بگریزد. این فیلم‌ها چیزی فراتر از حمله بی‌رحمانه‌ای هستند به آنچه اصطلاحاً واقعیت نامیده می‌شوند. آنها افشاکنده واقعیت دیگری هستند که تمدن معاصر تحقیرش کرده.» باز که سخت طرفدار «فراموش‌شدگان» است، در آخر می‌نویسد: «چشم‌بیدار دوران ما، ارزش اخلاقی فراموش‌شدگان است. هر وقتی آزاد باشد، بیدار و زنده است، خود آگاهی است.»



**لوئیس بونوئل**
**قوس دوسویۀ زیبایی و عصیان**
**آکتاویو باز**
**ترجمه مزدک صدر**
**انتشارات وال**